

پژوهشنامه‌ی ادب غنایی  
دانشگاه سیستان و بلوچستان  
سال هشتم، شماره‌ی پانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۸۹  
(صص: ۱۷۰-۱۴۵)

## هم نهادی در اشعار حافظ و امینسکو

دکتر مهوش واحد دوست\*  
استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه

### چکیده

هدف از نوشتن این مقاله یافتن ویژگی‌های همسان مطرح در مکتب رمانتیسم و ادبیات غنایی، در اشعار حافظ و میهنیل امینسکو شاعر رومانیایی تبار می‌باشد. نخست به بحث و بررسی کوتاهی در زمینه‌ی ویژگی‌های مکتب رمانتیسم و ادبیات غنایی می‌پردازیم و با استفاده از روش تحلیلی توصیفی در راستای ادبیات تطبیقی، با آوردن شاهد مثال‌هایی از اشعار این دو شاعر عناصر موجود در شعر رمانتیک مانند محوریت تخیل با رویکر به موضوع "عشق"، طبیعت‌گرایی، شرق‌گرایی، غم و اندوه ناشی از اوضاع و شرایط عصر، درونگرایی، سنت شکنی و طرحی نو افکندن را در اشعار آنها مورد بررسی قرار می‌دهیم. در ادبیات ایران بیشتر نوع "غزل" معادل اشعار غنایی (لیریک) مطرح در سبک رمانتیسم می‌باشد.

---

\*Email: Mahsa.vahedy@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۸۹/۶/۱۲

تاریخ دریافت: ۸۹/۵/۲۰

این نوع ادبی در طول قرن هفتم و هشتم در سبک عراقی که حافظ یکی از نمایندگان بنام آن می‌باشد، نمود بیشتری دارد. اشعار امینسکو از اروپای شرقی در قرن نوزدهم که به شکسپیر رومانی معروف است، نیز دارای تمامی ویژگی‌های رمانتیسیم می‌باشد. به عنوان نتیجه‌ی تحقیق، ضمن تفسیر پاره‌ای از نمادهای مطرح در یکی از اشعار امینسکو بر مبنای تفسیرهای شعر عرفانی، معلوم می‌شود که نمادگرایی عرفانی امینسکو به صورت اشعار غنایی، در قالب داستانه‌های تمثیلی بیان شده است، ولی نمادهای عرفانی غزل‌های حافظ با استفاده از اصطلاحات، تلمیحات به صورتی موجز که درخور غزل فارسی است، بیان شده‌اند. محور همه‌ی این نمادها نیز "عشق" است.

**واژگان کلیدی:** حافظ، میهایل امینسکو، رمانتیسیم، ادبیات غنایی، نماد.

میهایل امینسکو (Mihail Eminescu) از پیروان مکتب ادبی رمانتیسیم، شاعر ملی و معاصر رومانیایی (۱۸۵۰-۱۸۸۹) است که تندیس او در تمام مکان‌ها و میدان‌های معروف کشور رومانی دیده می‌شود، او نماد ادبیات کشور زیبایی‌ها، رومانی است، که سال ۲۰۰۰ در کشور رومانی سال "امینسکو" نامیده شده است

او فرزند جرج امینوویچ (اهل دهکده‌ای در حومه سوچوا (Suceavan) - از امپراتوری اتریش) است. او دوران کودکی خود را در کنار خانواده‌اش در "بوتوشانی" (Botosani) واقع در شمال شرقی رومانی، از شهرهای قدیم مولداوی، هم‌مرز با شوروی سابق) و "اپتشتی" (Ipotest) گذرانید و دوران مدرسه خود را در "چرنوفتسی" (Cernauti) سپری کرد. سپس در مرکز فرهنگی رومانی - آلمانی چرنوفتسی (Germano-Romania cultural center of Cernati)، (شهری در غرب اوکراین کنونی) و دانشگاه وین (۷۲-۱۸۶۹) و برلین (۷۴-۱۸۷۲) به تحصیل پرداخت. او در برلین تحت تأثیر فلسفه آلمان و ادبیات غرب قرار گرفت، در سال ۱۸۷۴ به عنوان بازرس مدارس "یش" (Iasi) و کتابدار دانشگاه "یش" (۱۸۷۷-۱۸۷۴) و مدیر کتابخانه مرکزی "یش" (و در سال ۱۸۷۷ به عنوان ویراستار روزنامه جناح راست "تیمپل" (Timpul)، (تایم، زمان) مشغول به کار شد. امینسکو شعر رومانیایی را از لحاظ شکل و محتوا تغییر داد و سبک و شیوه‌ای تازه به وجود آورد که نویسندگان و شاعران او را

قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم را تحت تأثیر قرار داد. ذوق هنری او برای اولین بار در سال ۱۸۷۰ با انتشار دو شعر در نشریه انجمن "جونیما" (Junimea) در شهر "یش" آشکار شد. پس از چاپ آثارش، به عنوان شاعر صاحب سبک معاصر معروف گردید. وی با گرایش به عرفان، اشعاری چون "ستاره شب" یا هیپریون را در سال ۱۸۸۳ سرود. زبان ساده، آهنگین و موسیقایی توأم با ژرف اندیشی وی تقریباً همه نویسندگان و شاعران رومانیایی زمان خود و پس از خود را تحت تأثیر قرار داد. آثار امینسکو به زبان های انگلیسی، آلمانی و دیگر زبان های زنده دنیا ترجمه شده؛ پاره ای از شعرهای او توسط پژوهشگاه فرهنگ سابق ایران به فارسی نیز ترجمه شده است. او گذشته از شاعری در نویسندگی نیز ماهر بوده، داستان هایی چون "جزارا" (Cezara) و "دیونیز فقیر یا عارف" (Sarmanul Dionis) را نوشته است. امینسکو که از سال ۱۸۶۶ نخستین شعرش به چاپ رسید، به طور مرتب اشعارش را در مجلات خانواده، گفتگوهای ادبی، و نشریات دیگر چاپ می کرد. در زمان حیات وی مجموعه ای از همین اشعار چاپ شد و پس از درگذشت وی، نسخه های خطی اشعار چاپ نشده اش به چاپ رسید. در سال ۱۸۸۳ مرض عفونی سخت و غیر قابل علاجی گریبانگیر او شد و او را دچار ناراحتی روحی و روانی کرد؛ به طوری که تقریباً فعالیت های ادبی او با این بحران روحی پایان گرفت. امینسکو برای معالجه به وین رفت و در سال ۱۸۸۴ به رومانی به زادگاهش بوتوشان برگشت. سرانجام در پانزدهم جون ۱۸۸۹ در شهر بخارست پایتخت کشور رومانی از دنیا رفت. هم اکنون امینسکو مطرح ترین شاعر رومانی به شمار می رود به طوری که دانشگاه "یش" و دیگر مراکز فرهنگی به مناسبت های مختلف همایش هایی برای ترجمه آثار او به زبانهای مختلف؛ و تحقیق و بررسی آثارش برگزار می کنند.

#### مقدمه

پیش از بازگویی همسانی های اشعار و اندیشه های حافظ و امینسکو، نخست درباره ی ویژگی های شعر غنایی که محور شعر رمانتیک می باشد و اشعار هر دو شاعر ایرانی و رومانیایی

از جهاتی، در پیوند با آن بوده، در زمره‌ی اشعار غنایی به شمار می‌آیند، به طور خلاصه به بحث و بررسی می‌پردازیم.

"شعر غنایی زیباترین و شکوهمندترین دستاورد و گل سرسبد جنبش رمانتیک محسوب می‌شود" (فورست، ۱۳۷۵: ۷۹). در زیبایی‌شناسی رمانتیک عواملی وجود دارد که آشکارا زمینه را برای رشد و گسترش شعر غنایی مساعد می‌کند و آن را توسعه می‌دهد، مهم‌ترین این عوامل وجود عنصر "تخیل" است که به عنوان نیرویی خلاق و دگرگون‌کننده در کانون اصلی فرایند آفرینش هنری جای دارد (همان: ۸۰)؛ بنابر محوریت "خیال" در شعر غنایی و مکتب رمانیک، هم چنین احساس‌گرایی و تأکید بر عواطف انسانی و گریز از خردگرایی خشک و بی‌روح مکتب کلاسیک در دبستان رمانتیسیم؛ این مکتب توانست در دل و روح مردم جهان نفوذ کند. بحث در مورد رمانتیسیم و اصول آن فرصتی درخور می‌طلبد که از حوصله‌ی این جستار بیرون است؛ از این رو تنها به اشاره‌هایی در این زمینه اکتفا می‌کنیم: اصطلاح یا به عبارتی صفت رمانتیک (Romantic) در سال ۱۶۵۰ برای اولین بار در زبان انگلیسی به کار رفت و بعدها در همه‌ی کشورهای اروپایی فراگیر شد و معنی آن نیز دچار تحول گردید. در آثار ادبی رمانتیک تمامی کشورهای اروپایی نوعی وحدت و یگانگی وجود دارد و عناصر اصلی این سبک در آثار شاعران بزرگ کشورهای اروپایی با یکدیگر مطابقت می‌کند. از ویژگی‌های شعر رمانتیک می‌توان از عناصری مانند محوریت خیال و احساس، گرایش به طبیعت، بازگشت به دوران معصومیت کودکی و درهم ریختن اصول و قواعد دست و پاگیر کلاسیک را نام برد. باید خاطر نشان کرد که "سال‌های ۱۷۴۰-۱۷۹۰ سال‌های رو به ضعف نهادن نئوکلاسیک بود و هنوز آغاز راه مکتب رمانتیسیم به شمار می‌رفت. گروهی این دوره‌ی توفنده و پرجوش و خروش را "پیش رمانتیسیم" نامیده‌اند، و گروهی دیگر قائل به پیش رمانتیسیم نیستند" (جعفری جره، ۱۳۷۵: ۷۲).

در راستای هدف‌های ادبیات تطبیقی، این تحقیق کوشیده است با وجود جداگانگی‌ها و دگرسانی‌های فرهنگی، مکانی و زمانی که میان دو شاعر برجسته "حافظ" و "میهاییل

امینسکو "در قلمرو ادبیات غنایی جهان، وجود دارد، بر مبنای پاره ای از عناصر حاکم بر ادبیات غنایی مطرح در مکتب رمانتسم در اشعار این دو شاعر به بحث و بررسی بپردازد.

**نقد و بررسی:** رمانتسم مکتب احساس و عواطف پاک انسانی است و از آن جایی که "نخیل" محور و مرکز این سبک ادبی است، آثاری که در این سبک به وجود آمده اند سرشار از تصاویر هنری هستند. وجود ایماژها و تصاویر شاعرانه‌ی زیبا موجب جاودانگی شعر می شود. به ویژه این که اگر تصویرپردازی در قالب نماد و سمبل صورت گیرد، شعر از غنای بیشتری برخوردار می شود. در واقع بستر تصاویر شاعرانه ادبیات غنایی است، و به طور معمول شاعران، سمبل هایی را، که در جامعه و در فرهنگ آن ها وجود دارد، در اشعار خود به کار می برند (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۹۲). در نتیجه کاربرد نمادهای مبتنی بر فرهنگ ملت ها موجب تفاوت میان آثار شاعران جهان می شود.

" شعر غنایی شاخص ترین نوع ادبی بود که در عصر رمانتسم رواج یافت. تا قبل از آن شاعران کلاسیک طبق اصول و قواعد و توسط کلماتی از پیش تعیین شده و صیقل یافته اقدام به سرودن شعر و در واقع ساختن شعر می کردند، ولی با ورود بی حد و مرز عنصر خیال به شعر و سنگین شدن بار عاطفی آن، شاعر چهارچوب حاکم بر فکر و زبان را می شکند و وارد فضای لایتناهی سخن می گردد (احمدی، ۱۳۷۰: ۵۵۷)، همان طور که شعرای سبک عراقی نیز با شالوده شکنی های خود شعر فارسی را با عناصر عرفانی و عناصر زبانی سنگین و دگرگون کردند، شعرهای قرن هفتم و هشتم ایران سرشار از مفاهیم عرفانی به ویژه عشق است. ادبیات غنایی در اروپا به ادبیات "لیریک" معروف است و در ایران، "غزل" قلب شاخص شعر غنایی به شمار می رود، که در قرن هفتم و هشتم در سبک عراقی به اوج خود می رسد (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۲۴). بنابراین، جلوه‌ی ادب غنایی (لیریک) ایران در سبک عراقی است.

شعر سبک عراقی از نظر فکری، شعری درونگرا است، زیرا مسائل درونی در آن مطرح می شود. از طرفی عشق گرا است نه عقل گرا (همان: ۱۲۶)؛ غزل سرایان بنامی چون سعدی،

حافظ و مولوی در این سبک ظهور کردند. از پاره‌ای جهات غزل‌های "حافظ" را می‌توان با اشعار غنایی میهایل امینسکو، دارای ویژگی‌های همسانی دانست. البته باید توجه کرد که یکی از الگوهای رمانتیک‌ها در آغاز شکسپیر بود. که به دلیل شباهت آثار امینسکو با آثار شکسپیر، شکسپیر کشور رومانی لقب گرفته است. (MACGRAGORE- HASTIL, 1998, P. XIX.)

"جامعه‌ی کشور رومانی که از لحاظ تاریخی با فرهنگ مشرق زمین آشنایی داشت، در قرن نوزدهم با ادبیات رمانتیک اروپایی رویارویی یافت و بسیاری از عناصر فنی و هنری و تاریخی این سبک برای هنرمندان رومانیایی از تازگی تهی نبود، اما عناصری از آن، - که با فرهنگ شرق پیوند داشت- نه تنها برای رمانتیست‌های بالکانی بیگانه نبود، بلکه به علت آشنایی‌های تاریخی موجب شناخت مجدد مشرق زمین برای آنان گردید" (تکمیل همایون، ۱۳۶۹: ۳۳). امینسکو نیز تحت تأثیر مکتب رمانتیسم و با الهام از فرهنگ و ادبیات شرق شعرهایی غنایی زیبایی سروده است به طوری که پاره‌ای از آثار و شعرهای او بر مبنای فرهنگ معنوی شرق، عرفان اسلامی، قابل تفسیر است. از طرفی رگه‌های تفکر عرفانی و زبان نمادین او در شعرهای غنای اش قابل تطبیق و بررسی با غزل‌های حافظ است. بنا براین، به دلیل وجود عناصر ادبیات غنایی و شعر رمانتیک مانند تفکر غنایی، ستایش و محوریت عشق، گونه‌ای خاص طبیعت‌گرایی، خرد ستیزی، توجهی هنری به عرفان و دین، درونگرایی، به هم ریختن قالب‌های فکری سنتی و طریقی نو انداختن (فورست، ۱۳۸۰: ۲۲۲)؛ در اشعار این دو شاعر، ویژگی‌های همسان موجود در اشعار آن‌ها را، مورد بحث و بررسی قرار داد. یکی از این ویژگی‌ها رویکرد به عشق و عرفان است که در مانیفیست رمانتیک‌ها نیز رویکردی ویژه به دین و مذهب است؛ به گفته‌ی "فردریش شلگل" منتقد آلمانی تبار، جوهر رمانتیسم بر پایه‌ی احساس و محبت مسیحیت استوار شده است؛ و تأثیرپذیری شعر رمانتیک از احساسات مذهبی امری غیرقابل انکار است اما باید دانست که دوره‌ی رمانتیسم دقیقاً دوره‌ی مذهبی با مؤمنان واقعی نیست، چرا که برخورد رمانتیک‌ها با دین دارای جنبه‌ی عاطفی و احساسی است و استدلال و منطق در آن

جایی ندارد (جعفری جزی، ۱۳۷۵: ۱۴۲). از آن گذشته " تأثیر و نقش فرهنگ و اعتقادات کهن هند و، ایران و عرب را در تحکیم بنیاد نهضت رمانتیسم نباید از نظر دور داشت؛ یکی از منتقدین فرانسوی، شرق را منشأ رمانتیسم می داند، به نظر وی میراث افلاطون با مسیحیت (که از شرق است) درهم می آمیزد و با مکتب نوافلاطونی نیروی بیشتری گرفته، رمانتیسم را پدید آورده است؛ البته منظور این منتقد از شرق بیشتر کتاب های زند و اوستا و اوپانیشادها است (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۱۲۳).

با رویکرد به اشعار دو شاعر ایرانی و رومانیایی حافظ و امینسکو، با وجود جداگانگی های فرهنگی، بسامد نمادهای عرفانی (عرفان در معنی عام خود نه در معنی خاص عرفان اسلامی، مسیحی، هندویی). در آثار آنها چشمگیر است. از طرف دیگر در راستای ادبیات تطبیقی، پرداختن به نمادها و مفاهیم عرفانی و عواطف همسان بشری، در روند پدید آمدن آثار ادبی ملت های جهان، گامی در جهت شناساندن فرهنگ های مختلف و نشان دادن پیوندهای اندیشگی و فرهنگی می تواند باشد؛ به ویژه همسانی های عرفان مسیحیت و عرفان اسلامی را در رابطه با مفهوم عشق و کاربردهای آن از لحاظ حقیقی و مجازی، به عنوان درون مایه اصلی، و به عنوان عنصری عاطفی، می توان در اشعار شاعران ملت های مختلف به ویژه در اشعار رمانتیک ها، باز یافت. اشعار میهایل امینسکو شاعر ملی رومانیایی و حافظ که دارای درون مایه هایی از عرفان و مذهب هستند، را می توان در زمره ی زیباترین اشعار غنایی به شمار آورد، زیرا هر دو از پیروان مکتب عشق بودند.

" از آنجایی که موضوع عرفان، اعم از اسلامی و غیر اسلامی، در همه ی اعصار و نزد همه ی ملل یکسان است، باورهای عرفانی و اعتقادی هر قدر هم که تحت تأثیر اوضاع یک جامعه قرار گیرد، بنیاد آنها همچنان استوار و پابرجای باقی می ماند. انسان ذاتاً " خداپرست آفریده شده است " (ستاری، ۱۳۷۴: ۱۷)؛ خداشناسی جوهره ی وجود انسان است. عرفان مسیحی، گنوسی، نوافلاطونی، بودائی و اسلامی همه انسان را به سوی خداوند راهنمایی می کند. در

ادبیات ایران گستره‌ی مثنوی مولوی با تمثیل‌های زیادی که در این زمینه دارد گواه این مدعا می‌تواند باشد که حقیقت (خدا) یکی است ولی در بیان این حقیقت مطلق، زبان‌ها مختلف هستند. هدف عرفان مسیحی و تصوف عاشقانه این است که انسان را به خدا نزدیک کند و عشق تنها وسیله ممکن برای رسیدن به معرفت واقعی است. شاعران با زبان نمادین و مجازی به بیان این وصل پرداخته‌اند. در همین راستا، عنصر عاطفه و مفاهیم در پیوند با آن، در اشعار حافظ و امینسکو، گاه با همسانی و گاه با دگرسانی‌هایی نمودی آشکار دارد.

با وجود این که تفسیر نمادها در فرهنگ‌های مختلف می‌تواند متفاوت باشد، ولی با توجه به همسانی‌های موجود در میان نمادهای به کار رفته در شعر پاره‌ای از شاعران جهان و نزدیکی زمینه‌های اعتقادی میان پاره‌ای مذاهب و باورهای اعتقادی، و با توجه به سرشت عاطفی مشترک میان انسان‌ها، تفسیرهای همانندی را از اشعار این شاعران می‌توان دریافت. از این رو، با رویکرد به مفاهیم عرفانی معمول در فرهنگ پر بار ادبیات ایران از دیدگاه نمادپردازی عرفانی، پاره‌ای از اشعار و نوشته‌های نمادین امینسکو را نیز از دیدگاه عرفان ایرانی - اسلامی که معادل‌هایی در عرفان مسیحی و هندویی دارند، می‌توان تفسیر کرد. البته باید به این نکته نیز اشاره کرد که با توجه به اطلاعات به دست آمده از زندگی امینسکو، همان گونه که گذشت، او با دین و فرهنگ مشرق زمین نیز کاملاً آشنا بوده است.

### عشق درون مایه‌ی اصلی اشعار حافظ و امینسکو

برهم زدن حد و مرز عشق، از دیگر مشخصات رمانتیک‌ها است، به قول لامارتین "عشق زنجیر زرینی است که آسمان را با زمین پیوند می‌دهد"، پس این عشق به هیچ وجه قابل محدود شدن در نظر آن‌ها نیست. البته عشق رمانتیک‌ها عشقی توأم با رنج و درد و ناکامی است و گویی که از این ناکامی بیش از کامروایی لذت می‌برند (اشرف زاده، ۱۳۸۱: ۲۲۲). به قول حافظ:

حافظ اندر درد اومی سوز و بی درمان بساز زانکه درمانی ندارد درد بسی آرام دوست



(حافظ، ۱۳۵۹: ۱۲۶)

این مفهوم نه تنها در دیوان حافظ بلکه در مجموعه‌ی اشعار غنایی امینسکو نیز از بسامد بالایی برخوردار است برای مثال:

What is love? A lifetime spent  
Of days that pain dose hill,  
That thousand tears can't content,  
But asks for tears still.  
(CORNELIU M. POPESC, 1885; P.76.)

عشق چیست؟ عمری که با گذشت زمان

از درد تپه می سازد

که ریزش هزاران اشک آن را راضی نمی کند

هنوز خواهان اشک است

در تمام دنیا "عشق" و عرفان قدمتی به اندازه‌ی تاریخ انسان دارد؛ "عشق" به ملتی خاص تعلق ندارد، به قول "عین القضاة" هیچ جوهر نیست که از عرض خالی باشد و بی عرض تواند بودن. جوهر عزت را عرض، عشق است. عشق خدای تعالی جوهر جان آمد و عشق ما، جوهر وجود او را عرض آمد، عشق ما او را عرض و عشق او جان ما را جوهر (عین القضاة همدانی: ۱۳۷۰: ۱۳-۱۱۲). امینسکو مسیحی است و حافظ مسلمان؛ اما عشق، مسیحی یا مسلمان نمی‌شناسد "عرفان مسیحیت بر عشق و محبت الهی همراه با فقر و مذلت و خاکساری مبتنی است و غایت آن، همانند تصوف اسلامی، اتحاد با خداست، از این رو از بسیاری جهات با تصوف عاشقانه شباهت هایی دارد" (زرین کوب، ۱۳۴۴: ۳۲-۲۹). گذشته از آن، همانگونه که در پیش درآمد، در شرح احوال امینسکو یادآور شدیم او در برلین تحت تأثیر فلسفه‌ی آلمان و بیش از همه تحت تأثیر "شوپنهاور" (۱۸۶۰-۱۷۸۸). که معتقد به آئین بودا بود، قرار گرفت. از این رو "نغزل را با انزوا و عمر ناپایدار انسانی پیوند داد" (صوتی، ۱۳۶۹: ۶۴). او نه تنها با فلسفه و عرفان شرق آشنایی داشت اشعار حافظ را به زبان آلمانی خوانده بود

(همان: ۶۵) و می توان ادعا کرد که با نمادهای شعر حافظ آشنایی داشت و یکی از دلایل انتخاب تطبیق اشعار این دو شاعر با یکدیگر و به دست آوردن مفاهیم مشترک در شعر آنان، همین مسأله است.

در میان نوشته‌های تفسیر برتاب میهائل امینسکو، داستان "دیونیز درویش یا عارف" (Sarmanul Dionis)، که بیانگر روح عرفانگرایی وی است، و همچنین معروفترین شعر بلند تمثیلی او با نام "ستاره شب" (Night Star) یا "هیپیون" (MACGRAGORE (HASTIL: 1998)، آکنده از نمادهای عرفانی هستند. در واقع "عشق" بنیاد و اساس درون مایه‌ی این دو اثر نمادین و تفسیر برتاب امینسکو را تشکیل می دهد. امینسکو در آن ها مراحل عشق را به طور نمادین و به گونه ای تمثیلی بازگو می کند. بنیاد شعر حافظ نیز بر عشق استوار است؛ با این جداگانگی که ایجاز بر اشعار حافظ حاکم می باشد زیرا با توجه به قالب شعری غزل، وی اگر هم می خواسته، از داستان‌های تمثیلی به طور گسترده، نمی توانسته است استفاده کند. از طرف دیگر ساختار شعر اروپایی متفاوت با ساختار و انواع شعر فارسی است. بیشتر اشعار امینسکو ساختی غنایی دارند و دربردارنده‌ی داستان های تمثیلی هستند. با وجود این، همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد، با وجود تفاوت ساختاری میان اشعار دو شاعر، یکی از مطرح‌ترین موضوعات نمادی در شعر حافظ و امینسکو، بیان مفهوم و گونه‌های عشق است. در واقع موضوع "عشق" بنیاد غزل های حافظ و اشعار امینسکو را تشکیل می دهد. برای مثال دیوان غزلیات حافظ با غزلی با این مطلع آغاز می‌شود:

الا یا ایهاالساقی ادر کأسا و ناولها      که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها

(حافظ، ۱۳۵۹: ۲)

امینسکو در شعر غنایی عرفانی بلند خود با عنوان "ستاره شب" مراحل عشق زمینی و عرفانی را به طور نمادین به تصویر کشیده است. حافظ نیز در تمام غزل های خود از عشق سخن می‌گوید و اگر بدون تعصب در باره‌ی شعر های امینسکو به بررسی و تحقیق بپردازیم دوگونه عشق، زمینی و آسمانی (حقیقی) را می توان یافت، ولی با توجه به زمینه‌ی اعتقادی

حافظ، نوع عشقی را که باور دارد و در غزل های او از بسامد بالایی برخوردار است، تنها عشق عرفانی است نه زمینی:

نور خدا نمایندت آینه‌ی مجرّدی از در ما درآ اگر طالب عشق سرمدی

(حافظ، ۱۳۵۹: ۹۹۶)

درباره‌ی عشق زمینی و ارتقای آن به عشق حقیقی، صوفیه‌ی جمال پرست معتقدند که "عشق انسانی یا دل‌بستگی به معشوق" مثالی"، به جای آنکه بارخاطر و سد راه باشد بالعکس یار شاطر و قنطره‌ی عشق الهی یا نخستین شکل و صورت دستیابی به عشق الهی و گونه ناتمام اما کمال پذیر عشق است (ستاری، ۱۳۷۴: ۲۸۸). این تحول نه تنها در اشعار حافظ بلکه، در شعر "ستاره شب" امینسکو نیز به خوبی نمایان است:

Oh you don't know what real love is,  
Or how the heart should move,  
but stay a while now here with me,  
and I will show you love (MACGRAGORE HASTIL: 1998)

تو نمی دانی عشق واقعی چیست

چگونه باید دل را به دست آورد

اما قدری در این جا با من درنگ کن

من عشق را به تو نشان خواهم داد

در این شعر که نمایانگر مراحل عشق در عرفان است، "ستاره شب" (هیپریون) با موجودی زمینی عشق می بازد ولی سرانجام به عشق حقیقی دست می یابد. زبان این شعر تمثیلی چون دیگر اشعار امینسکو بسیار ساده، لطیف و زیباست:

And a beam of light flashes from  
the mirror, spreads and burns  
through the lids and lashes hiding  
her huge eyes and she turns  
and smiles at him

(همان)

از آینه

ستاره‌ی شب می تافت

بر اندام او  
 و در هاله ای از نور می گرفت  
 چهره‌ی خواب آلوده اش  
 و چشمان درشتش که به خواب می رفت  
 دختر به تبسم می نگریستش... (صوتی، ۱۳۶۹: ۷۷)  
 برای آشنایی با این شعر بلند زیبا و پر محتوا ترجمه‌ی قسمت‌هایی از آن را در این جا  
 بازگو می کنیم "

یکی بود، یکی نبود  
 روزگاری شد مانده‌ی هیچگاه  
 از پشت شاهان.  
 دختری بود به زیبایی بسیار....  
 چونان بود که چون  
 به کنار دریچه می رفت  
 به گوشه ای  
 به زیر گنبد شکوهمند  
 ستاره‌ی شبش چشم در راه بود.....  
 .. .... امروز دید و فردا دید  
 و شیدا شد  
 ستاره‌ی شب که هفته ها بر او نظاره داشت  
 دل باخت بر او، بر آن دختر.....  
 ... گام به گام می سرید  
 به وثاق دختر  
 و می بافت توری از نور

با جرقه های سرد خود....  
 ...دختر به تبسم می نگریستش  
 و در آئینه به خود می لرزید  
 ستاره‌ی شب،  
 و زخمی عمیق بر جانش می نشست.  
 گفتگو داشت  
 دختر  
 در خواب با او  
 و آه می کرد سخت و  
 زمزمه می کرد:  
 - ای سلطان شب های من  
 چراست که نمی آیی، بیا!  
 ستاره‌ی شب لرزان  
 گوش می سپرد به او  
 و فروزان،  
 تندرآسا خود فرو می انداخت به دریا.  
 آنجا که فرو افتاده بود،  
 آب گرداب وار می چرخید  
 و از ژرفای ناشناخته  
 رعنا جوانی برمی آمد  
 به نرمی می گذشت از کنار دریچه  
 با عصایی در دست  
 تاجی از نی برسر....

- به رنج به درآدم از گنبد آسمان خود  
تا که پاسخی گفته باشم  
دعوتت را  
پدرم آسمان و  
مادرم دریا!  
برای درآمدن است به سرای تو  
و برای دیدار تست از نزدیک  
که از آسمان خود فرود آدم  
و زاده شدم از آب.  
ای نازنین معشوق من، بیا!  
بیا و جهان خود فرو گذار!  
این منم ستاره‌ی شب آسمان  
و تویی عروس من.  
آنجا در قصرهای مرجان  
خواهی زیست  
قرنها و سرتاسر افلاک  
به فرمان تو خواهد بود.....  
- به دشواری فرود آدم از سپهر خود  
تا گوش به تو دارم  
پدرم خورشید و  
مادرم شب!  
آه ای وصف ناپذیر عشق من، بیا  
و رها کن جهان خویشتن

که منم ستاره‌ی شب  
 و تویی عروس من.  
 چگونه است که می خواهی تا فرود آیم  
 و چراست که در نمی یابی  
 که منم فناپذیر  
 و تویی میرا....  
 براستی که خواهان آنی  
 که دوستت بدارم  
 فرود آی به زمین  
 و فناپذیر شو چون من.....  
 روزها رفت  
 به عشق دخترکی...  
 وز جایگاه خود از آسمان برید  
 و روزهایی بسیار از کف بداد.  
 .. هم در آن زمان  
 خانه شاگرد نیرنگ باز "کتلین"  
 جام شراب میهمانان  
 پر می کرد.....

در ادامه‌ی این شعر "کتلین" خانه شاگرد، که بر سر راه دختر که نامش "کتلینا" است  
 قرار می‌گیرد و پی به راز عشق او به ستاره‌ی شب می‌برد و با چرب‌زبانی او را فریفته‌ی خود  
 می‌کند و از او می‌خواهد که عشق به ستاره‌ی شب و پدر و مادر خود را فراموش کند و با هم  
 فرار کنند. از طرف دیگر، ستاره‌ی شب هم از خداوند می‌خواهد که او را به هیأت انسان در  
 آورد تا از عشق برخوردار شود. از آسمان تفاوت میان زمینیان و آسمانیان به او گوشزد می‌شود



و این که او ازلی و ابدی است و آدمیان میرا هستند و... وقتی هیپیون ستاره‌ی شب دوباره به عشق دیدن معشوق و تابیدن بر او طلوع می کند دو جوان را نجواکنان در دل شب در کنار هم می یابد:

از آن فراز

هیپیون می دید

همه چیز را

و شگفتی را

در چهره‌ی آن دو....

از آن به بعد ستاره‌ی شب دیگر به نجوای عاشقانه‌ی دختر پاسخ می‌نگفت:  
...همچون گذشته‌ها، بر دریاها می تابید

ترا چه تفاوت

که این منم یا دیگری؟

بخت یارتان باد

شما و دنیای حقیرتان! (صوتی، ۱۳۶۹: ۷۷)

زبان امینسکو مانند زبان داستان‌های مولوی، در عین نمادی بودن گاه تمثیلی است. به نظر نگارنده، او در شعر غنایی نمادین و زیبای "ستاره‌ی شب" سفر معنوی یک سالک روحانی و یا به طور کلی "روح" را بیان می‌کند؛ ستاره‌ی شب، با دو تفسیر می‌تواند نماد "روح" یا بعد معنوی انسان و نیز نماد سالک راه خدا باشد. او از این عالم نیست تا با عالمیان عشق بازدهد. در این شعر، دختر پادشاه، ستاره‌ی شب، آئینه، قصر درون تاریکی در شب، نور، پسرک حقه باز خدمتکار (کتلین) و..... همه نماد هستند.

در شعر یاد شده، چندین بار واژه‌ی آئینه تکرار می‌شود و این تصادفی نیست. آئینه در عرفان نماد "دل" عارف است (سجادی، ۱۳۵۴: ۸) که انوار الهی بر آن می‌تابد. به قول حافظ:

صوفی بیا که آئینه صافیست جام را تا بنگری صفای می لعل فام را

(حافظ، ۱۳۵۹: ۱۴)

در شعر امینسکو نیز "آئینه" از راه تفسیر نمادها، نماد "دل" می تواند باشد. مبنای باورها و اعتقادات مذهبی و عرفانی مطرح در کتب مذهبی و عرفانی، جسم مادی وابسته به دنیا است و روح گوهری دیگر دارد و اصلش از عالم معناست؛ در انسان کمال نیافته جسم، او را وابسته به این دنیا می کند و گرایش به سوی اصل خود که از عالم بالا است ندارد، ولی روح انسان عارف و کمال یافته، اسیر جسم نبوده روی سوی عالم معنا دارد. از این رو، بر مبنای تفسیرهای مطرح در عرفان، شعر نمادین "ستاره‌ی شب" دارای دو بعد متمایز جسم و روح است: جسم (دختر پادشاه) چون لایق عشق حقیقی نبود به عشق زمینی رضا داد، یعنی دختر که نماد جسم انسان است، به عشق ستاره‌ی شب بی توجهی نشان داد و به خواست کتلین خدمتکار مکار پادشاه جواب مثبت داد. ولی ستاره‌ی شب که نماد روح است، چون از این عالم نبود از عشق زمینی (دختر پادشاه) دل برکند. با تفسیری دیگر "جسم نماد انسان کمال نیافته و "روح نماد انسان عارف و کمال یافته نیز می تواند باشد.

برخلاف غزل های حافظ، در آثار امینسکو، مسأله‌ی عشق زمینی و دل کردن از آن و رسیدن به عشق حقیقی، به صورت نمادین و با داستان‌های تمثیلی بلند و گاه کوتاه بیان می شود. از این رو بر مبنای مفاهیم تفسیری، عناصر نمادی شعر "ستاره شب" یا هیپیون را می توان چنین تفسیر کرد:

۱- "ستاره شب"، که دچار عشقی زمینی (دختر پادشاه) شده، نماد "جان" و "روح" می تواند باشد.

۲- "ستاره شب" می تواند نماد دو بعد از انسان باشد: ۱- جسم مادی که از این عالم است و تعلق به دنیای مادی دارد؛ ۲- روح غیر مادی انسان که از این عالم نیست. وقتی انسان کمال نیافته، دچار عشقی زمینی می شود، می خواهد در زمین بماند ولی وقتی به کمال می رسد، عشق زمینی را رها می کند و ماندن در عالم بالا را ترجیح می دهد.

- ۳- "آسمان" نماد عالم معنی و سرزمین اصلی روح است.
- ۴- اشعه‌ی تابیده از ستاره شب بر آئینه، نماد عشق و جذبه‌ی عشق حقیقی است.
- ۵- آئینه نماد دل سالک است.
- ۶- "کاتلینا" که ستاره شب عاشق او می‌شود نماد بعد زمینی و جسمانی است.
- ۷- "کتلین" که بر سر راه کاتلینا قرار می‌گیرد و او را می‌فریبد نماد تعلقات و وابستگی‌های دنیوی است.
- ۸- فریب خوردن کاتلینا از کتلین که به صورت شاگرد و خدمتگزار آمده، نماد وابستگی جسم به این دنیا است.
- ۹- آگاهی یافتن ستاره‌ی شب از عشق کاتلینا به کتلین، به مرحله‌ی معرفت و کمال رسیدن سالک است.
- ۱۰- بی تفاوتی ستاره‌ی شب به دختر، می‌تواند نمادی باشد برای آگاهی یافتن روح بر اصل خود و این که از این دنیانیت و باید از دنیای مادی روی گردان شود.
- ژرف ساخت تمثیل‌ها "نماد" است که روی سوی فرهنگ یک جامعه دارد، گاه شاعری از راه مطالعه در فرهنگ و ادبیات ملت‌های دیگر تحت تأثیر نمادهای آنها قرار می‌گیرد و آنها را در آثار خود به کار می‌برد. پاره‌ای از نمادهای شعری امینسکو در زمره‌ی نمادهایی هستند که از راه مطالعات او در فلسفه‌ی شوپنهاور و هند و یا مطالعاتی که در اشعار شاعرانی چون حافظ داشته، در آثارش نمود پیدا کرده است.
- در غزلیات حافظ ایجاز حاکم است و تمثیل‌های طولانی تبدیل به نماد شده، در قالب یک کلمه و یا یک عبارت نمادین به ایجاز و اختصار بیان می‌شود:
- زبان مور به آصف دراز گشت و رواست که خواجه خاتم جم یاوه کرد و باز نجست  
(حافظ، ۱۳۵۹: ۴۸)
- حافظ در این بیت به چند داستان تمثیلی اشاره می‌کند، که معنی نمادین آنها مورد نظر حافظ بوده است (سجادی، ۱۳۵۴: ۱۴۰). از این رو، کارمایه‌ی حافظ در استفاده از ابزار زبان،

ایجاز است، تلمیح‌های به کار رفته در غزل‌های او داستانه‌های موجد تمثیلی هستند؛ ولی در اشعار امینسکو تمثیل‌های داستانه‌ها با گستردگی زبانی، به صورت نمادی بازگو می‌شود. ولی نمادهای عرفانی به کار رفته در اشعار حافظ در عین ایجاز، از گستردگی معنایی برخوردار هستند. بسامد نمادهای عرفانی به کار رفته در غزل‌های وی بسیار چشمگیر است، برای مثال: ساقی، شراب، میخانه، زنار و غیره که کتاب‌های زیادی در تفسیر و آشکارسازی مفاهیم آنها نوشته شده است. بر مبنای همین تفسیرها، مفاهیم و آئین‌های برگرفته از فرهنگ گذشته‌ی ایران، در شعر حافظ نمادین شده از بار معنای اصلی خود دور افتاده‌اند و در معنایی عرفانی تفسیر میشوند. برای مثال رسم "خرقه آتش زدن" و یا مفهوم واژه رند در بیت زیر:

در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالک      جهدی کن و سرحلقه‌ی رندان جهان باش  
(حافظ، ۱۳۵۹: ۵۳۴)

"خرقه آتش زدن" رسمی بوده در میان صوفیان، این رسم از اواخر قرن پنجم در شعر شاعران به چشم می‌خورد و در معنی جدا شدن از مقام یا حالت پیشین است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۸۸). واژه "رند" نیز در معنی و مفهوم نمادی و طنزی به کار رفته است.

با توجه به اشراف حافظ بر فرهنگ و ادبیات غنی ایران باستان، گاهی این تمثیل‌ها در ارتباط با مفاهیم و آئین‌های باستانی ایران، به ویژه آئین مزدیسنان قرار دارند، به طوری که نماد جای استعاره (از نوع پداکوژیکی) را می‌گیرد:

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست      مست از می و میخواران از نرگس مستش مست  
(حافظ، ۱۳۵۹: ۴۶)

این رویکرد حافظ به فرهنگ گذشته‌ی ایران یادآور رویکرد رمانتیک‌ها به فرهنگ گذشته‌ی شرق است. پاره‌ای از نمادهای شعر امینسکو نیز از فرهنگ و اساطیر یونان گرفته شده، در ارتباط با فرهنگ باستانی کشورهای غربی است. در شعر "ستاره‌ی شب" یا "هیپیون"، "هیپیون" فرزند اورانوس، اسطوره‌ای یونانی است. داستان "هیپیون" یا ستاره‌ی شب، در میان مجموعه آثار امینسکو تمثیلی نمادین است. از طرف دیگر همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد، برخلاف

حافظ که بنا به قالب غزل راه ایجاز را برگزیده، امینسکو با بیان این داستانه‌های تمثیلی، از اطنابی دلپذیر به عنوان ابزار زبانی، استفاده کرده است. "ستاره‌ی شب" از طرفی به جهان و مردمش می‌نگرد و دل‌بسته‌ی نحوه‌ی تفکر و احساس آنان می‌شود و از سوی دیگر در مقام هیپیون که جزئی از زندگی جاودانان و هستی ازلی است به جهان ابدی وابسته است. با این همه او با دل‌باختن به دختر زیبای پادشاه سعی دارد راهی در دل انسان‌ها بیابد، برای دختر، تحت تأثیر دل‌باختگی به "ستاره‌ی شب"، همه چیز حاکی از متانت و شکوه است و ابهام در همین عشق عجیب است. در بخش نخست شعر، دختر نامی ندارد، رفتار او نورانی و نشانه‌ی نجابت او است؛ ولی در بخش دیگر شعر، با نام "کتلینا" اطلاق می‌شود، که جفت خویش "کتلین" را می‌یابد. در همین زمان "هیپیون"، که از اجزای آفرینش ازلی است، در آسمان به سخنان حکیمانه‌ی جهان آفرینش گوش سپرده است و پس از تجربه‌ی تلخ، اما دلچسب، در پی عشق به یک موجود فانی، از غفلت بیدار می‌شود. این شعر در زبان رومانیایی از سلاست و روانی بی نظیری برخوردار است که بسادگی نمیتوان آن را در ترجمه منعکس کرد (صوتی، ۱۳۶۹: ۷۱). ولی مفهوم آن همان گونه که گذشت تفسیر برتاب است.

در ونمایی بنیادین نمادهای شعری این دوشاعر، همانگونه که گذشت موضوع عشق است. با این تفاوت که همه گونه‌های عشق را در اشعار امینسکو می‌توان بازیافت ولی در اشعار حافظ محدود است. امینسکو در یکی از بندهای شعر "گل آبی آسمانی" ( SKY BLUE FLOWER) که به طور حتم در باره‌ی عشقی زمینی است، می‌گوید:

And you'll say sweet words so wittily,  
Your little mouth telling love-lies;  
While I with a daisy shall surmise  
How much y (BRENDA ALKER, 1997: 4)

تو به شوخی چند کلمه‌ی شیرین می‌گویی  
دهان کوچک تو دروغ‌های عشق می‌گوید

در حالی که من حدس می‌زنم توسط یک گل مروارید

چقدر مرا دوست داری

در این شعر عاشقانه، "گل مینا یا گل مروارید" می‌تواند نمادی با پشتوانه فرهنگ جامعه امینسکو باشد. که معشوق زمینی از راه استعاره به آن تشبیه شده است. معشوق در پاره‌ای از غزل‌های حافظ نیز زمینی است:

گل بی رخ یار خوش نباشد      بی باده بهار خوش نباشد

(حافظ، ۱۳۵۹: ۳۱۸)

"افکار حاکم بر شعر دوره سبک عراقی را می‌توان به نوعی مرتبط با اندیشه‌ی رمانتیکی دانست. غزل‌های حافظ نیز از این قاعده مستثنی نیستند و بیشتر ویژگی‌های اصلی شعر رمانتیک را در اشعار حافظ می‌توان بازجست" (سیدحسی، ۱۳۵۷: ۱۰۴). معشوق غزل‌های حافظ نیز معشوقی افلاطونی و دست نیافتنی است.

آنچه مسلم است حافظ و امینسکو هر دو به عشقی آسمانی که فراتر از عالم مادی است، معتقد هستند، زیرا امینسکو تحت تأثیر فرهنگ و فلسفه شرق است و دیدگاه‌های او را درباره‌ی مفهوم "عشق"، در آثار او می‌توان باز یافت، در یکی از اشعارش با عنوان "عشق چیست (What is love) می‌گوید:

What is love? A lifetime spent  
Of days that pain dose hill,  
That thousand tears can't content,  
But asks for tears still. (CORNELIU M. POPESC, 1885: 76)

عشق چیست؟ عمری که با گذشت زمان

از درد تپه می‌سازد

که ریزش هزاران اشک آن را راضی نمی‌کند

هنوز خواهان اشک است

و در شعر دیگری با عنوان "عشق محبوب، دوست مشترک ما" (Fair love our mutual friend) می گوید:

Fair love, our mutual friend, took wing,  
That is the reason why  
My melancholy song must sing  
To all the world good by. (CORNELIU M. POPESC, 1885: 111)

محبوب زیبای من، دوست مشترک ما پر کشید

به این دلیل است

که آواز غمگانه‌ی من باید

به تمام دنیا نغمه‌ی خداحافظی بخواند

و باز در شعر دیگری (با عنوان "عشق من همیشه" (Each time, my love)) درباره

عشق می گوید:

Each time, my love, I think of us,  
A great ocean of ice appears to me,-  
In the white vault above it, not a star. (MACGRAGORE, 1998: 108)

1-

محبوب من، هر بار که به خودمان می اندیشم

اقیانوس بزرگی از یخ در نظرم جلوه می کند

که در بلندای طاق سپید آن ستاره‌ای نیست

درون مایه و هسته‌ی بنیادین دیوان غزلیات حافظ نیز عشق است، برای تمام ایرانیان آشنا با

شعر حافظ، نیازی به آوردن شاهد مثال نیست، تنها می توان به این شاه بیت وی در آغاز دیوان

شعرش که روند اندیشگی او را در باره موضوع "عشق" نمایان می کند بسنده کرد:

الا یا ایهاالساقی ادر کأسا و ناولها      که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها

(حافظ، ۱۳۵۹: ۲)

در شعر پاره‌ای از شاعران مکتب عشق به نوع خاصی از عشق یرمی‌خوریم که ممکن است در آثار شاعران دیگر نباشد؛ برای مثال به گونه‌ای از عشق عاطفی در آثار امینسکو باز می‌خوریم که در دیوان حافظ امکان بروز آن به طور صریح و آشکار نبوده است و آن عشق‌هایی از نوع خانوادگی و عاطفی است؛ مانند عشق به "مادر" یا "عشق به وطن". یکی از معروفترین و پر احساس ترین شعرهای امینسکو شعر "آه، مادر" وی است که به صورت آزاد به فارسی هم ترجمه شده است (صوتی، ۱۳۶۹: ۹۵ و MIHAI EMINESCU POEMS: 91). در این شعر او از مرگ خود حرف می‌زند و این که با مادر در کنار رودی به خاک سپرده شود، رودخانه خواهد گریست. در ابتدای این شعر می‌گوید:

O Mother, darling, lost in time's formless haze.....

آه گرامی مادر، گم گشته در غبار مبهم زمان....

در حالی که در در سراسر دیوان حافظ شعرهای عاطفی شخصی، جایی ندارد و تنها دو گونه از عشق به معشوق حقیقی و معشوق مجازی، وی نمود دارد. در مورد عشق به وطن به طور نمادی در دوره‌ی حاکمیت مغولان و تیموریان بر ایران، در رویکر وی به فرهنگ و ادیان گذشته‌ی ایران، بازتاب دارد.

### موضوع " وصف در اشعار حافظ و امینسکو:

طبیعت‌گرایی رماتیک‌ها را در غزل‌های حافظ و امینسکو نیز می‌توان بازیافت، برای مثال:

خوش آمد گل و زان خوشتر نباشد	که در دستت بجز ساغر نباشد
غنیمت دان و می‌خور در گلستان	که گل تا هفته‌ی دیگر نباشد

(حافظ، ۱۳۵۹: ۳۱۶)

و یا:

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد	عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد
-------------------------------	---------------------------------

(حافظ، ۱۳۵۹: ۳۲۰)



امینسکو در توصیف زادگاه خود هنگام دوری از وطن می گوید:  
 اکنون کاش دره‌ی کوچک زادگاهم را می دیدم  
 محاط به بلورین جویبارهای نقره گون  
 تاریکی جنگل پیچاپیچ شاعرانه را  
 کاش می دیدم چیزهایی که آن زمان ها دوست داشتم... (صوتی، ۱۳۶۹: ۹۸)

### نتیجه

در پایان این جستار باید گفت: شاخصه های شعر رمانتیسیم در اشعار حافظ و امینسکو بارز و آشکار می باشد، نمادگرایی آنها در اشعارشان، به عنوان ابزار زبان و بیان دلیل درونگرایی و غم و اندوه، که از ویژگی های مکتب رمانتیسیم است، می باشد. گرچه حافظ و امینسکو با توجه به شرایط زمانی و نحوه تفکر درباره‌ی مسائل مختلف، تفاوت های بنیادینی با یکدیگر دارند، ولی در زبان و اندیشه آنها، همسانی هایی را نیز می توان بازیافت که مهمترین آنها، بیان مفاهیم عرفانی و عاطفی به ویژه مفهوم "عشق"، است، با این تفاوت که بنا به اقتضای قالب غزل، غزل های حافظ موجز و در کمال ایجاز هستند؛ ولی اشعار غنایی امینسکو چنین ویژگی ندارد؛ برای مثال در شعر "هیپیون یا ستاره‌ی شب" و یا در داستان "دیونیزدرویش (فقیر) یا عارف وی، مفاهیم عرفانی به صورت داستان هایی تمثیلی بیان می شود، اما وجود اصطلاحات و تلمیحات در غزل های حافظ بیان و زبانی دیگر به آن ها می بخشد.

## منابع

- ۱- احمدی، بابک (۱۳۷۰) ساختار و تأویل متن. تهران: نشر مرکز.
- ۲- اشرف زاده، رضا (۱۳۸۱) رمانتیسیم، اصول و نفوذ آن در شعر معاصر ایران. مجله‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد. شماره اول و دوم. سال سی و پنجم. بهار و تابستان.
- ۳- بیگدلو، رضا (۱۳۸۰) باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران. تهران: نشر مرکز.
- ۴- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۶۹) به مناسبت بزرگداشت امینسکو شاعر ملی رومانی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۵- جعفری جزئی، مسعود (۱۳۷۵) سیر رمانتیسیم در اروپا. نشر مرکز.
- ۶- حافظ، خواجه شمس الدین محمد (۱۳۵۹) دیوان. پرویز ناتل خانلری. انتشارات بنیاد فرهنگ.
- ۷- ستاری، جلال (۱۳۷۴) عشق صوفیانه. چاپ اول. نشر مرکز.
- ۸- سجادی، سیدجعفر (۱۳۵۴) فرهنگ لغات، تعبیرات و اصطلاحات عرفانی. تهران: انتشارات طهوری.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۴۴) ارزش میراث صوفیه. چاپ اول. انتشارات امیرکبیر.
- ۱۰- شمیسا، سیروس (۱۳۷۴) انواع ادبی. چاپ سوم. تهران: انتشارات فردوس.
- ۱۱- ————— (۱۳۷۰) بیان. تهران: انتشارات فردوس.
- ۱۲- صوتی، محمدعلی (۱۳۶۹) به مناسبت بزرگداشت امینسکو شاعر ملی رومانی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۳- فورست، لیلیان (۱۳۷۵) رمانتیسیم. ترجمه‌ی مسعود جعفری جزئی. تهران: نشر مرکز.
- ۱۴- همدانی، عین القضاة (۱۳۷۰) تمهیدات: مقدمه و تصحیح عقیف عسیران. چاپ سوم. انتشارات منوچهری.

**منابع انگلیسی:**

- 15- Macragore Roy (1998). **The Last Romantic: Mihail Eminescu**. Hastil, University Of Iowa Press, Iowacity.
- 16- Alker, Brenda with Horia Florina (1997) **In Celebration of Mihail Eminescu**. Published by Forest Books; London & Boston: Fourth edition.
- 17- Corneliu M. Popescu (1978). **Mihai EminescuP oems; English Version** By; Bucharest, 1885, Editure Eminescu. Bucharest- Romania; P.76.